

به نام خدا

حکایت هایی از گناهان جنسی

نویسنده:

حجت الاسلام ایمان رنجبر

فهرست مطالب

مقدمه..... ۴

بخش اول: عقوبت دنیوی گناهان جنسی

الف) - عقوبت قبل از مرگ

- زنا..... ۶

قتل..... ۶

سر به بیابان گذاشت..... ۸

پاشیده شدن خانواده..... ۱۴

سجده بر شیطان..... ۱۸

بیماری طاعون..... ۲۴

نکته..... ۳۰

نطفه تو منعقد شد..... ۳۲

نکته..... ۳۸

خواهر خودم بود..... ۴۲

منتظر چنین روزی باش..... ۴۶

نکته..... ۴۸

- خودارضایی..... ۶۲

زندگیم تباه شد..... ۶۲

(ب)- عقوبت بعد از مرگ..... ۶۶

انتقال اجساد..... ۶۶

نکته..... ۶۹

بخش دوم: عقوبت آخروی گناهان جنسی..... ۷۰

دائماً مرا می سوزانند..... ۷۰

عذاب عورت..... ۷۳

گوشت بدنم آب می شد..... ۸۰

نکته..... ۸۲

دهان آن موجودات خیلی باز بود..... ۸۴

با شلاق های سیمی می زدند..... ۸۷

منابع..... ۹۳

مقدمه

متأسفانه در حال حاضر گناهان جنسی شیوع گسترده ای در جامعه جهانی از جمله کشور اسلامی ما داشته، و این نشان دهنده از تهاجم بی وقفه دشمن در این زمینه است. می طلبد که مسئولین فرهنگی، همه اقشار مردم بخصوص جوانان را از خطرات این آسیب ها آگاه کنند، تا شاهد بروز مشکلات کمتری در کشور باشیم؛ مشکلاتی که در برخی موارد جبران آن ها امکان پذیر نیست.

این کتاب مجموعه ای از داستان های پند آموزیست که شامل دو بخش می شود.

بخش اول؛ در برگیرنده ی داستان هایی در
مورد برخی عقوبت دنیوی گناهان و انحرافات
جنسی است. و بخش دوم؛ برخی عقوبت آخروی
این گونه گناهان را بیان می کند.

استان فارس شهرستان کازرون ۱۳۹۹/۳/۸

بخش اوّل: عقوبت دنیوی گناهان جنسی

الف)- عقوبت قبل از مرگ

- زنا

قتل

دو دوست بودند که ارتباط آن ها به حدّی نزدیک بود که اگر یکی از آن ها وقتی می خواست به مسافرت برود، زن خود را به خانه دوستش می برد تا از او مواظبت کند. اما

متأسفانه در این بین، رابطه نامشروعی بین زن یکی از آن‌ها و دوستش برقرار شد و تا مدت‌ها ادامه یافت.

قضیه به همین جا ختم نشد، این دو نفر با هم قرار گذاشتند و به مدت یک ماه ناپدید شدند و بعد از برگشتن، کارشان به دادگستری کشید و آن زن از شوهرش جدا شد و بعد از مدتی به عقد آن دوست خیانتکار درآمد و طبق حکم دادگستری، هر دو آن‌ها از شهر خارج شدند. مردی که به او خیانت شده بود، نمی‌توانست ناراحتی خود را فراموش کند؛ به همین خاطر دستش به خون دوستش آلوده شد و به زندان افتاد. و سرانجام چنین رابطه نامشروعی، متلاشی شدن دو خانواده - و قتل - بود.^۱

۱. پشت فرمون زندگی صص ۴۷ - ۴۸

سر به بیابان گذاشت

در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گروهی از مسلمانان برای این که از اذیت و آزار مشرکین در امان باشند، طبق دستور آن حضرت به حبشه هجرت کردند.

قریش برای آزار و اذیت رساندن به مسلمان ها در حبشه، دو نفر از یاران خود به نام های « عمروعاص » و « عمّاره بن ولید » را با هدایای زیادی به نزد نجاشی سلطان حبشه فرستادند تا از این طریق، آسایش مسلمانان را در حبشه سلب کنند.

آن دو نفر در بین راه شراب می خوردند، بد مستی می کردند و می رفتند. عمّاره که مرد خوش اندام و زیبایی بود در بین راه، میل جنسی به همسر عمروعاص پیدا کرد و در حال مستی به آن زن می گفت: مرا ببوس.

عمروعاص که بر اثر مستی غیرت خود را از دست داده بود، علاوه بر آن که ناراحت نمی شد، زن خود را وادار می کرد که عمّاره را ببوسد و او هم این کار را انجام می داد.

خلاصه این که، به خاطر تماس های نامشروع عمّاره عاشق زن عمروعاص شد و دائماً به آن زن ابراز عشق و علاقه می کرد.

سرانجام همین عشق و شهوت باعث شد که در فکر نابودی عمروعاص بیفتد تا با خیالی آسوده

بتواند با همسر او در این سفر خوش باشد. لذا دنبال فرصت بود تا نقشه خود را پیاده کند. روزی عمروعاص برای ادرار کردن بر لبه ی کشتی نشست، عمّاره از فرصت استفاده کرد و او را از پشت سر به دریا انداخت. عمروعاص به هر نحوی که بود خود را نجات داد و متوجه شد که عمّاره قصد از بین بردن او را داشته. این مسأله را در دل خود نگه داشت تا به موقع بتواند از او انتقام بگیرد. زمانی که به حبشه رسیدند، هدایا را به نزد نجاشی بردند. بر اثر رفت و آمدهای زیاد، عمّاره با زن نجاشی ارتباط برقرار کرد و مستقیماً با او ملاقات می کرد و تمام جریان را برای عمروعاص بیان می کرد.

عمروعاص به او گفت: من هرگز باور نمی کنم که همسر نجاشی با تو ارتباط پیدا کند، مگر این که نشانه ای از او برای من بیآوری؛ چون که او، زن پادشاه است و هرگز فریب تو را نخواهد خورد. اگر تو راست می گویی، از او درخواست کن تا از عطرهاى مخصوص نجاشی مقداری به تو بدهد؛ زیرا من عطر او را می شناسم؛ البته عمروعاص می خواست از این طریق از عمّاره انتقام بگیرد.

عمّاره به خاطر این که راستگویی خود را نشان دهد، در ملاقات بعدی خود با زن نجاشی مقداری از عطر نجاشی را گرفت و به نزد عمروعاص برد و به او داد. - عمر و عاص گفت:

اینک گفته تو را تصدیق می کنم و عماره را بر این عمل زشت بیشتر تشویق کرد.^۱ -
عمرو عاص داستان ارتباط این دو نفر را به گوش نجاشی رساند و عطر را به عنوان نشانه صدق ادعایش به او نشان داد.

زمانی که نجاشی از این جریان مطلع شد و صدق آن برایش روشن شد، عماره را به خاطر آن که به عنوان پیک به حبشه آمده بود، به قتل نرساند، اما دستور داد جمعی از ساحرین درباره او فکری کنند که از کشتن بدتر باشد.

بدین ترتیب، آن ها با وسایلی در آلت تناسلی عماره جیوه ریختند که او بر اثر این کار، متواری شد و سر به بیابان گذاشت و در کنار حیوانات

۱. عبارت بین دو خط از کتاب رفیق شناسی ص ۱۲۷ گرفته شده است.

بود تا این که قریش برای گرفتن او، در محلی پنهان شدند. وقتی که روزی برای آب خوردن به کنار نهری آمد، او را گرفتند. اما او از شدت اضطراب و ناراحتی در دست قریش جان سپرد.^۱

۱. داستان های شگفت آوری از عاقبت هوسرانی و شهوترانی جنسی صص ۱۰۳ - ۱۰۵ به نقل از الغدیر ج ۲

پاشیده شدن خانواده

خانمی دارای سه فرزند بود. این خانم، شوهری داشت که مردی بد دهان و عصبی بود؛ به همین خاطر این زن بارها در طول زندگی مشترک بیست و چهار ساله خود با حالت قهر خانه را ترک می کرد و به خانه پدرش می رفت.

این مشکل تا چهل سالگی او ادامه داشت. آن زن در اثر رفت و آمدهای مکرر به یک مغازه میوه فروشی، با صاحب آن که مردی ۶۲ ساله بود و سال ها پیش همسر خود را از دست داده بود، آشنا شد و کم کم به یک ارتباط عاطفی

تبدیل شد. این ارتباط عاطفی سرانجام به رابطه نامشروع ختم شد.

شوهر این زن از قضیه باخبر می شود و او را به شدت مورد ضرب و شتم قرار داد و به او گفت: فقط لطفی که در حق تو می توانم انجام دهم این است که به فرزندان چیزی نگویم.

در این وضعیت، مزاحمت های مرد میوه فروش برای او شروع می شود و آن زن را تهدید می کند، ولی زمانی که متوجه می شود شوهر او باخبر شده، عقب نشینی می کند.

اما قضیه به این جا ختم نشد. آن زن به علت این که اعتماد همسرش را از دست داده بود، شروع به مصرف قرص می کند و در نهایت به فکر حماقت باری می رسد. او که خودش به اندازه همان مرد میوه فروش در شکل گرفتن

آن ارتباط نقش داشت، تصمیم گرفت از او انتقام بگیرد؛ به همین خاطر روزی با او تماس گرفت و درخواست کرد که سر ساعت معینی در خانه اش حاضر باشد.

زمانی که هر دو به خانه پیرمرد رفتند، آن زن با قمه ای که متعلق به همسرش بود، به پیرمرد حمله کرد و با چند ضربه او را از پای در آورد. بعد از این ماجرا، کمتر از ۲۴ ساعت دستگیر می شود و به راحتی لب به اعتراف می گشاید و اعلام می کند هر چه سریع تر می خواهد اعدام شود.

در مدت زمانی که در زندان بود، فقط فرزندانش به دیدار او می رفتند. اما مادر دیگر توان دیدن آن ها را نداشت.

سرانجام بعد از آن که فرزندان مقتول درخواست قصاص کردند، در اواسط تابستان حکم اعدام او جاری شد.

این پایان آن رابطه تلخ نبود؛ چون که همسر آن زن مدّتی بعد تحت تأثیر مشکلات روحی شدید و ناراحتی اعصاب، دچار ایست قلبی شد و از دنیا رفت. اما این رابطه، قربانی بعدی خود را گرفت و پسر بزرگتر او، مدّتی بعد دست به خودکشی زد.^۱

۱. www.ilna.ir به نقل از روزنامه جام جم

سجده بر شیطان

گروهی از مفسران از جمله مرحوم طبرسی در تفسیر آیه ۱۶ سوره حشر: « كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ. ^۱»، داستان زیبا و شنیدنی نقل کرده اند و آن، همان داستان برصیصای عابد است. شیطان از کثرت عبادت برصیصا ناراحت شده بود و هر چه خواست او را منحرف سازد،

۱. « در مثل مانند شیطانند که به انسان گفت: به خدا کافر شو. پس از آنکه به دستور آن ملعون، کافر شد، به او گفت: من از تو بیزارم. من از عذاب پروردگار عالمیان می ترسم. »

نتوانست. سرانجام شیطان « اَعور » را که موکل بر زناکاران است، بر وی گماشت. اتفاقاً دختر پادشاه آن مملکت به بیماری فلج مبتلا شده بود و از برصیصا درخواست کردند که به خانه سلطان رفته و برای شفاء آن دختر دعا کند. اما برصیصا نپذیرفت. برادران مجبور شدند آن دختر را روی تختی گذاشتند و به صومعه برصیصا بردند.

برصیصا گفت: او را همین جا بگذارید تا سحرگاه برای او دعا کنم و شفاء یابد. برادران دختر قبول کرده و دختر را در آنجا گذاشتند و رفتند.

سحر که شد، برصیصا درباره دختر دعا کرد و دختر شفاء یافت. در این موقع، شیطان «